



مردم‌نگار

مجله آکادمی مردم‌شناسی
۱۴۰۲، سال ۱، شماره ۱ (زمستان)

سخنرانی

محلی کردن دانش

تبریز، مردم‌شناس، مردمان و نهادها^۱

اصغر ایزدی جیران

بنیانگذار آکادمی مردم‌شناسی

بخش ۱. داستان یک مردم‌شناس

اینجا داستان تجربه‌ی خودم را در بستر محلی بازگو می‌کنم تا نشان دهم که چگونه به‌عنوان یک پژوهشگر-نویسنده فهمی خاص از نحوه‌ی خلق دانش مردم‌شناختی در اتصال مستقیم با مردمان و مسئولین شهر تبریز پیدا کردم و کوشیدم سبکی از وجود محققانه و شخصیت نویسندگی را خلق کنم که بتواند ارتباط معناداری با جامعه‌ی وسیع‌تر برقرار سازد.

^۱ .ارایه‌شده در ششمین همایش ملی پژوهش اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ی ایران، انجمن جامعه‌شناسی ایران

در نشست ۲: «مرکز و پیرامون در علوم اجتماعی ایران»، ۳۰ بهمن ۱۴۰۲

از فکر تهران تا درگیری در تبریز

فروردین ۱۳۹۳ بود که به خاطر شکستن پایم در یک سفر میدانی به میان عشایر آذربایجان، در تبریز ماندگار شدم. تا حدود ۱۵ ماه بعد، یعنی تیر ۱۳۹۴، که پژوهش من در مورد یک محله‌ی تهیدست در تبریز شروع شد، چندان با جامعه‌ی محلی درگیر نشده بودم. چرا؟ چون مثل بسیاری گمان می‌کردم تبریز همچون یک شهرستان شأنی پایین‌تر از پایتخت یعنی تهران دارد. حتی مهر ۱۳۹۴ نمایشگاه عکس و متن‌پاره‌های کار میدانی‌ام در تبریز را در دانشگاه تهران برگزار کردم. بسیاری به من می‌گفتند که تبریز شهر نخبه‌گریزی است و اینجا قدر تو را نخواهند دانست. با قبول این باور، خودم را غریبه‌ای در شهر خودم تصور می‌کردم. بیشتر سخنرانی‌ها و حتی طرح‌های پژوهشی‌ام را در تهران انجام می‌دادم.

سایت‌های میدانی مناسب مفهوم «رنج اجتماعی» که در میانه‌ی ۱۳۹۴ در فضای علوم اجتماعی مطرح کرده بودم را، همزمان با تبریز، در جاهای دیگری مثل محله‌های لب‌خط و دروازه‌غار در تهران، افغانستانی‌ها در پاکدشت و حاشیه‌نشینان کرمانشاه جست‌وجو می‌کردم. در تهران و کرمانشاه و پاکدشت، هیچ‌گاه نتوانستم با عموم مردم و مسئولین ارتباطی در راستای تحقیقات میدانی‌ام ایجاد کنم. سکونت در تبریز و بومی بودنم بود که یاریگر من در شکل دادن به رابطه‌ای خاص شد، اما این امر هم حتی تا چند سال پس از شروع پژوهش‌هایم از ۱۳۹۴ رخ نداده بود.

ان‌جی‌اوهای محلی

با شکستن پایم و ماندگار شدن در تبریز، بعد از حدود یک دهه فاصله از زمان انجام پایان‌نامه‌ی لیسانسم در ۱۳۸۴، دوباره به میان حاشیه‌نشینان تبریز بازگشته بودم. در پیوند با ان‌جی‌اوهای محلی بود که اولین ارتباطات من با مردمانی خارج از بافت حاشیه‌نشین شکل گرفت. تابستان ۱۳۹۴، در یک ان‌جی‌اوی فعال در محله‌های حاشیه‌نشین، با دانشجویانی از رشته‌های هنر و پزشکی آشنا شدم. من عضوی از تیم شناسایی محروم‌ترین خانواده‌ها بودم.

اولین شکل‌های نوشتن در مورد خانواده‌هایی که داستان‌هایشان را از نزدیک و در خانه‌شان شنیده بودم، دلنوشته‌هایی بودند که آنها را با این دانشجویان که عمدتاً به طبقه‌ی متوسط و بالا متعلق بودند به اشتراک می‌گذاشتم. یکی از این دلنوشته‌ها نامه‌هایی بود که خطاب به علی، پسر نوجوان مبتلا به بیماری نادر پوستی، می‌نوشتم. این نوشته‌ها اعضایی که توانایی کمتری در نوشتن داشتند را خوش می‌آمد. بعد از مدتی، شروع به نقد رویکردهای ان‌جی‌او در مناسکی کردن فقر کردم. اینجای کارم خوش نیامد. به تدریج شکاف‌هایی میان من و اعضای ان‌جی‌او شکل گرفت. این دانشجویان هنر و پزشکی که از مفاهیم و رویکردهای علوم اجتماعی و مردم‌شناسی دور بودند، با مواضع گاه‌ها تند یک محقق مواجه می‌شدند که می‌توانست برای لحظه‌هایی بیرون از عمل‌گرایی خیریه‌ای بایستد و کل فرایند را ببیند. در مواجهه با این نوشته‌ها، شماری از اعضای ان‌جی‌او به تأمل واداشته می‌شدند و شمار دیگری گارد دفاعی می‌گرفتند.

از طرف دیگر، تعدادی از اعضا تصور می‌کردند که من می‌خواهم از فرصت کار کردن با ان‌جی‌او و اعتمادی که مردم به آنها داشتند سوء استفاده کنم و پژوهش خودم را پیش ببرم. برای نشان دادن باطل بودن این مدعا، از ۱۳۹۶ پیوند را گسستم و خودم به تنهایی به پژوهش در محله‌ها ادامه دادم. این گسست، پیوندهای تازه‌ای میان من و خود مردمان حاشیه‌نشین ایجاد کرد، بدون اینکه واسطی مثل یک ان‌جی‌او در میان باشد. به جای اینکه درگیر مشکلات و نزاع‌های داخلی یک ان‌جی‌او نوپا باشم که مدام گُر می‌گرفت، در میان مردم غرق می‌شدم. توانستم با افراد و خانواده‌های بسیاری در محله دوست بشوم. و بعدها فهمیدم که این بزرگ‌ترین بُرد من بود.

اینستاگرام: در جهان در خانه

غرق در تحقیقات میدانی در میان حاشیه‌نشین‌های تبریز بودم. همزمان به این فکر رسیدم که می‌توانم کار قبلی‌ام در مورد هواداری از تیم تراکتور، که از ۱۳۹۳ شروع کردم بودم و حالا

وقفه‌ای ۵ ساله افتاده بود، را از سر بگیرم. به محله‌ی حاشیه‌نشین و به استادیوم هواداری می‌رفتم؛ دفترچه یادداشت‌م را پر می‌کردم؛ اما چیزی از من منتشر نمی‌شد: فرمت‌های علمی موجود مقاله‌ی زودپز، برای علم مردم‌شناسی که نیاز به تحقیق طولانی‌مدت و عمیق چندساله دارد، مناسب نبود. همچنین مجله‌ها فرمالیسمی داشتند که به نظر من مناسب سبک نوشتاری مردم‌نگاری نبود. توصیفات مربوط به صحنه‌های اتنوگرافیک مناسبی نداشت با روح خشک و محتوای مغلق‌گوی پیچیده با نظریه‌های غیرقابل درک برای عامه‌ی مردم. با چاپ کتاب هم فاصله‌ی زیادی داشتم. وقتی به میدان می‌رفتم، چه به میان تپه‌نشین‌های ملازینال چه سکوه‌ای هوادارهای تیراكتور، دنیایی را با خودم حمل می‌کردم. اما جایی نبود که بتوانم بخشی از این بار را خالی کنم. اینستاگرام به دادم رسید.

سال ۱۳۹۸ تازه اینستاگرام بین ایرانی‌ها جایی برای خودش باز کرده بود. اینستا این امکان را می‌داد تا به جای انتظار چندساله برای انتشار مقاله یا کتاب، خیلی زودتر بتوانم تجربه‌های پژوهش میدانی‌ام را با دیگران به اشتراک بگذارم. دستم برای انتخاب سبک بیانی باز بود. می‌خواستم، بدون تحمیل الگوهای نوشتاری موجود در مجلات علمی و در محیط‌های رسمی دانشگاهی، آن‌طور که قلم مبتلا به میدان به جنبش درمی‌آمد همان‌طور بنویسم. زبان توصیفی به کاررفته در پیچ اینستاگرامم موجب می‌شد، علاوه بر دانشجویانم و تعدادی از همکاران دانشگاهی، مخاطبان جدیدی پیدا کنم: عامه‌ی مردم و مسئولین. مردمان بسیاری در تبریز از طریق اینستاگرام با من ارتباط می‌گرفتند و نظر و مواضع مثبت یا منفی‌شان را نسبت به حاشیه‌نشین‌ها ابراز می‌کردند. شماری از آنها می‌گفتند که با مطالب / این پست‌ها بوده که اصلاً متوجه شده‌اند در شهرشان چنین محله‌ای و چنین مردمان تهیدستی زندگی می‌کنند، در شهر مشهور به «شهر بدون گدا».

وقتی در اردیبهشت ۱۴۰۱ متنی در مورد بازی پرحاشیه‌ی تراكتور و پرسپولیس در اینستاگرامم منتشر کردم، ارتباط من با هوادارهای یک جایگاه مشهور در استادیوم سهند تبریز شروع شد. تشکر و تجلیل لیدر جایگاه ۳۴، مشهور به جایگاه «اوز به اوز»، از پست من باعث شد شماری از هوادارها به پیجم کشیده شوند. این هوادارها، به قول خودشان، سال‌ها بود که منتظر یک

محقق بومی بودند تا کوشش‌های آنها برای پرورش یک مکتب هواداری را با مشروعیتی که برای جایگاه «استاد دانشگاه» وجود دارد بیان کند و بدین طریق هویت آنها به رسمیت شناخته شود: هویتی مبتنی بر آیین فوت و اخلاق جوانمردی. اینجا بیش از دانشگاه، این گروه‌های اجتماعی مختلف از مردم بودند که برای من اهمیت پیدا می‌کردند.

شاید جذاب‌ترین یادداشت‌های میدانی منتشره در اینستاگرامم مربوط به عشایر باشد. با خواندن قریب به ۳۶ پست، عموم مردم به قشلاقات و بیلاقات عشایر ترکمه در آذربایجان شرقی می‌رفتند و درک می‌کردند که یک زندگی ایلیاتی و قبیله‌ای در دنیای معاصر چگونه زیسته می‌شود. وقتی در میدان هستم، تعدادی از علاقمندان هر روز انتظار می‌کشند تا یادداشت میدانی جدیدی از عشایر منتشر کنم: حتی فامیل‌های همسرم که در نزدیکی همین عشایر زندگی می‌کنند یا حتی خود عشایر؛ به ویژه آنهایی که زیست ایلیاتی را رها کرده و در شهر ساکن شده‌اند.

انتشار یادداشت‌های میدانی در پیج اینستاگرام را در مورد دو پروژه‌ی اخیرم در سال ۱۴۰۲ هم ادامه دادم: با تحقیق میدانی در محله‌های تاریخی شهر تبریز در تابستان و پاییز امسال، یادداشت‌هایی منتشر می‌کردم که نشان می‌داد چگونه این بافت توسط دو نهاد دولتی و عمومی به ویرانه‌ای و خرابه‌ای تبدیل شده است. و از دی‌ماه امسال، که میان حومه‌نشینان باغ‌معروف در اطراف تبریز می‌روم، می‌خواهم شکلی از آگاهی‌بخشی در مورد تهیدست‌ترین قشر تبریز را خلق کنم.

رویارو با دولت محلی

جدا شدنم از دانشگاه تهران و عضویت‌م در هیات علمی دانشگاه تبریز از تابستان ۱۳۹۵، زمینه‌ای فراهم کرد تا گاه به‌عنوان نماینده‌ی دانشگاه در جلسات استانی سازمان‌های دولتی شرکت کنم؛ به‌خصوص در مورد حاشیه‌نشین‌ها و هواداری از تیراخور. همچنین طی سال‌های ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۰ که به‌عنوان مدیر امور اجتماعی دانشگاه منصوب شده بودم، ارتباط من با

مسئولین استانی از خلال جلسات رسمی بیشتر شد. پاییز و زمستان ۱۴۰۰ نتایج پژوهش‌هایم در مورد حاشیه‌نشین‌ها را در قالب ۱۵ بند سیاست‌گذارانه در هیات اندیشه‌ورز/استان با حضور مدیران کل نهادهای مرتبط با آسیب‌های اجتماعی ارائه کردم. گاه به گاه به دیگر جلسات مسئولین استانی هم دعوت شدم. به این طریق، گزارش‌هایی از تحقیق در حال انجام در مقاطع مختلف به مسئولین ارائه دادم. خود این جلسات هم بخش گسترش‌یافته‌ی سایت میدانی‌ام شدند و من صحنه‌هایی از این جلسات را در برخی از مقالات و کتاب در حال انتشارم آورده‌ام.

برخلاف سال‌های ابتدایی حضورم در تبریز، انتشار یادداشت میدانی در اینستاگرام، به تدریج شناخت بیشتری از کاراکتر محققانه‌ام در میان عامه‌ی مردم و برخی از مقامات به وجود آورد. همین بود که یک عضو شورای شهر تبریز، اوایل ۱۴۰۱ از من به‌عنوان عضو مرکز پژوهش‌های شورای شهر تبریز دعوت به همکاری کرد. اینجا آغاز عاملیت جدی من در سازمان‌های عمومی و دولتی بود. کوشیدم طی یکسال عضویت، وزن پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی را در میان تحقیقات دیگری که با رویکردهای رشته‌های دیگر در مورد مسائل شهر انجام می‌شد بالا ببرم. حالا در اواخر ۱۴۰۲، از سوی این مرکز، سه پژوهش مردم‌نگارانه به دانشجویانی که در تبریز تربیت کرده‌ام سپرده شده‌اند؛ به خاطر اعتماد کسب‌شده پس از انتشار کتاب حاشیه‌نشین‌های تبریز و مقبولیت فرمت نوشتاری آن که تصویری واقعی از مردم ارائه می‌داد.

انتشار کتاب در مقیاس شهر

با انتشار کتابم حاشیه‌نشین‌های تبریز: روایتی مردم‌شناختی از یک محله در مرداد ۱۴۰۲، ارتباط من با جامعه‌ی گسترده‌ی کلانشهر تبریز به بالاترین حد خود رسید. این نشان می‌داد که رسانه‌ی کتاب بیش از سایر مدیوم‌ها، حتی شبکه‌های مجازی مثل اینستا، موثرتر است. شهری که سازمان‌های دولتی و عمومی‌اش پژوهش‌گریز بودند، حالا با پیش‌قراولی شورای شهر، از انتشار کتابی در صحن علنی شورای شهر رونمایی می‌کرد که فرمت و زبان متفاوتی از آثار

علمی رایج داشت. طی هفته‌های اول انتشار کتاب، چندین تلفن از سوی عامه‌ی مردم دریافت کردم: تشکر می‌کردند. یکی از خیرین خوشنام و باسابقه‌ی تبریز تماس گرفت: «شاید تو خودت این رو درک نکنی ولی کاری که تو با این کتاب کردی ماها طی پنجاه شصت سال کار خیریه‌ای نکرده‌ایم».

به جلسه‌ی شورای فرهنگ عمومی استان با حضور مسئولین عالی‌رتبه دعوت شدم. نتایج پژوهش‌هایم طی چندین سال را ارایه دادم. برخی از مسئولین در مقام دفاع برآمدند و برخی دیگر بعضی از اشکالات را پذیرفتند. بعداً متوجه شدم که استانداری، دستگاه‌های دولتی حاضر در جلسه را مکلف به ارایه‌ی گزارش بر اساس محتوای کتاب من کرده است. دکتر حریری اکبری، جامعه‌شناس مشهور و استاد سابق دانشگاه تبریز، زنگ زد: «طی این همه سال، هیچ استادی تا حالا نبوده که توشه کوچلره، بیفته به این کوچه‌ها، و بنویسه». استاد صحبت کرده بود تا یکی از جلسات کتاب ماه تبریز به کتاب من اختصاص یابد. جلسه‌ای برای نقد کتاب در مجله‌ی *انجمن* با حضور متخصص شهرسازی و معماری و مسئولین شهرداری برگزار شد. نقدهای بسیار بر کتاب وارد شد اما نکته‌ای مهم هم در انتهای جلسه گفته شد: «ما شهرسازها خیلی وقت بود منتظر یک نفر از علوم اجتماعی بودیم که روایت متصل به یک مکان مشخص در نقطه‌ای معین از شهر تبریز به ما بده».

بخش ۲. دانش محلی

برنامه‌ی من برای انتشار کتابی مردم‌نگارانه در مورد حاشیه‌نشین‌های تبریز این بود که تمامی مطالعاتم را یک‌کاسه کنم و در قالب اثری جامع چاپ کنم. انرژی اصلی‌ام را ذخیره کرده بودم تا در ۱۴۰۳ آن را به ناشری در تهران بسپارم. اما مرکز پژوهش‌های شورای شهر می‌خواست از بخشی از پژوهش‌م که حمایت کرده بود را در قالب کتاب زودتر چاپ کند. در نتیجه، فقط بخش‌هایی از مطالعاتم منتشر شد. ابدا نمی‌توانستم پیش‌بینی کنم که ۵۰۰ نسخه‌ی چاپ اول طی ۶ ماه، علیرغم عدم پخش سراسری کتاب، در تبریز به فروش برسد.

من به راه مردم‌نگاری می‌رفتم، اما خیلی خوب نمی‌دانستم که همین سبک پژوهشی و نگارشی می‌تواند مردمانی از گروه‌ها و اقشار مختلف را به خواندن کتابم سوق دهد. کتاب باعث می‌شد مردم با میدان مورد مطالعه‌ی من ارتباط ذهنی و عینی جدیدی را شروع کنند. گمان می‌کنم این کتاب توانسته بود دانشی محلی خلق کند؛ به چند دلیل:

۱. **زبان محلی‌ها:** از کلمات، اصطلاحات و جملات ترکی بیش از کارهای گذشته‌ام در این کتاب استفاده کردم، حتی بیش از زمان فولکلورپژوهی‌ام. گنجاندن زبان محلی در زبان فارسی^۱ متن‌هایم، حسی از صمیمیت و در عین حال احترام به مردم محلی را منتقل می‌کرد. استفاده‌ی نسبتاً زیاد از دنیای زبان افراد مورد مطالعه‌ام، گسستی بود از غلبه‌ی زبان فارسی در متون دانشگاهی. زبان ترکی خواننده‌ها را به هیجان درمی‌آورد. مردم خودشان را در کتابم می‌دیدند.

۲. **قابل دسترس:** قرار گرفتن من در درون محدوده‌ی جغرافیایی موثر پروژه‌های میدانی‌ام، یعنی در استان آذربایجان شرقی، باعث می‌شد تا دانشی انتزاعی و منفک از زمینه تولید نکنم. من در همین نزدیکی بودم؛ قابل دسترس برای همان مردمانی که در موردشان می‌نوشتم، نه همچون مدل رایج مردم‌شناس غربی‌ای که از استانی دیگر، کشوری دیگر یا قاره‌ای دیگر می‌آمد و بعد از پایان پژوهش، مطلقاً غیرقابل دسترس می‌شد (مثل رفتار ده‌ها مردم‌شناس در دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ شمسی). قابل دسترس بودن نه فقط در دیگری، بلکه در من پژوهشگر، حس تازه‌ای خلق می‌کرد مبنی بر اینکه من / اینجا هستم و مدام در معرض کنش‌های مردمان محلی.

۳. **تنظیم شدن با:** ارتباط مستمر من با بستر محلی، با مردمان عادی، مسئولین، فعالان اجتماعی و ان‌جی‌اوها، باعث می‌شد تا به تدریج به‌طور ناخودآگاه دست به نوعی «تنظیم دانش با» این کنشگران بزنم. چگونه باید در مورد جامعه‌ی مورد مطالعه‌ام حرف بزنم یا بنویسم تا این کنشگران حرف‌هایم و نوشته‌هایم را درک کنند و مهم‌تر از آن، به کارش ببرند. تنظیم کردن دانش با دیگران، من را از نخوت و تکبر دانشگاهی دور می‌کرد.

۴. سادگی: برخلاف فضای غالب علوم اجتماعی در ایران، که متکی بر نوعی رتوریک پیچیده با هدف مشروع جلوه دادن خود و رعب افکندن بر مخاطبان است، کوشیدم ساده باشم. هرچند معتقدم ساده بودن نسبت به قایم شدن پشت هزارتوی کلمات ثقیل به اصطلاح علمی از قضا بسیار دشوار است. هرچند شمار زیادی از تحلیل‌های کتابم متکی بودند بر مفاهیم و نظریه‌های مهم در علوم اجتماعی، اما می‌کوشیدم همین تحلیل‌ها را با زبان ساده‌ای انجام دهم تا برای همگان قابل فهم باشد. ذهنی شفاف را به کار می‌گرفتم تا صحنه‌ای مردم‌نگارانه را به زبانی تحلیلی بازگو کند.

۵. صحنه‌پردازی مردم‌نگارانه: به جای عبارت‌های کلی، به جای زبان تعمیم‌گرا، بر موقعیت‌های خاص زیسته‌شده تمرکز کردم. در میدان، هر موقعیتی را یک اپیزود می‌دیدم. سپس به شخصیت‌ها، به ستینگ و به دیالوگ‌ها حساسیت می‌ورزیدم تا در نهایت یک صحنه‌ی اتنوگرافیک خلق شود. می‌خواستم خوانندگان غرق صحنه شوند، همانطور که خودم غرق در زندگی روزمره در میدان بودم. قصه‌گویی مردم‌شناختی کار خودش را کرد و باعث شد خوانندگان کتابم را اثری بیگانه از مردمان مورد مطالعه‌اش ندانند. کتاب، به جای گزاره‌های کلی، به جای جدول‌ها و فنون آماری، قصه‌هایی واقعی برای گوش کردن نقل می‌کرد.

بخش ۳. گفت‌وگوی پنل

دکتر عبدالعلی لهسایی‌زاده (استاد دانشگاه شیراز): من می‌خواهم یک تشکر و تبریک ویژه از آقای دکتر جیران بکنم. واقعا اون کاری که شما انجام دادید در کانتربیوشن جامعه‌شناسی محلی به بدنه‌ی کلی جامعه‌شناسی خیلی بالاست. واقعا دست‌مریزاد می‌گم و خیلی عالی. به خصوص که با جامعه‌شناسی مردم‌مدار و استفاده از اکشن تئوری و استفاده از تماس مستقیم با مردم و زندگی کردن با اونها. خیلی عالی. واقعا زحمت کشیده‌اید. اولین باره اصلا شما رو میبینم ... شما واقعا کاری کردید کارستان. امیدوارم پیگیری کنید و امیدوارم که انتشارات تهران قدر کارهای شما رو بدونن و در چاپ این کارها؛ چون واقعا فرمودید که ۵۰۰ نسخه تو ۶ ماه

رفته، این باید برای بقیه‌ی شهرستان‌ها، حداقلش اینه که این ۳۰ تا استانی که ما داریم، ۳۰۰ تا کتابخونه که داره، که این کتاب‌ها برن و دانشجوها بتونن استفاده بکنن و سیستم تحقیقاتی شما رو پیاده کنن.

دکتر اسداله نقدی (استاد دانشگاه بوعلی همدان): با آقای دکتر جیرانی از یک منظری و با آقای دکتر لهسایی‌زاده از یک منظر دیگری هم‌حوزه هستیم. من هم درس توسعه‌ی شهری میدم. آقای دکتر لهسایی‌زاده هم از اکابر حوزه‌ی جامعه‌شناسی توسعه هستند. خیلی خوشحال شدم از روایت‌گری آقای دکتر اصغری [اصغر ایزدی جیران]. چون حوزه‌ی تخصصی من حاشیه‌نشینی است. این مدل کار من رو یاد *فرزندان سانچز* [نوشته‌ی اسکار لوئیس] انداخت که جاش در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی ما خالیه و اتفاقاً شاهد از غیب رسیده. اینکه من [در سخنرانی خودم] عرض کردم علوم اجتماعی در پیرامون آنچنانکه باید و شاید دیده نمی‌شود یا نمی‌شد، آقای دکتر جیران‌ها و دوستانی که اشاره کردند، این هست که انصافاً مدل کار، کیفیت کار، و کیفیت ورود آقای دکتر به موضوع حاشیه‌نشینی، عشایر و مجموعه‌های دیگری که روایت کردند، بکر و خلاقانه و جدیده. امیدوارم نظام اداری و توسعه‌ی شهری تبریز از این دانش و از این تجربه استفاده بکنه. ما خودمون هم حتماً استفاده کردیم و بهره خواهیم برد. تبریک میگم و واقعاً لذت بردم. یک مثال، به قول وبر، عالی شد از آن تحلیل بنده که دیده نمیشه اونجوری که باید. آقای دکتر لهسایی هم اشاره کردند. این کار باید در [انتشارات] آگاه و نشر نی و امیرکبیر و هرمس و جاهای دیگه منتشر بشه که بُرد ملی داشته باشه و همه‌ی دانشگاه‌های ما در اون قالی که آقای دکتر مرشدی [مدیر پنل] اشاره کرد: همدان در عین حال که جزئی از ایران و ولی اون بخشی است که ویژگی‌های منحصر بفرد رو هم داره.

[...]

ایزدی جیران

اولاً از شاگردنوازی استاد لهسایی‌زاده خیلی ممنونم، شرمندانه کردند من رو. خیلی ببخشید من فقط می‌خواستم تجربه‌ی زیسته‌ای از اینجا بگم. اگر احیاناً جاهایی حمل بر خودستایی شد من

عذرخواهی می‌کنم. ممنونم از بزرگواری دکتر لهسایی‌زاده. من رو شرمنده و مفتخر کردند. خیلی استفاده کردم از جناب آقای دکتر نقدی و ممنونم. خیلی کوتاه چند نکته رو بگم.

پرهیز از بازتولید کلیشه‌های سلطه. پنج سال هیات علمی دانشگاه تهران بودم، گروه مردم‌شناسی و الان هم هفت سال هست هیات علمی دانشگاه تبریزم. شاید بتونم مقایسه‌ای انجام بدم. وقتی دوستان برای همایش با من تماس گرفتند، گفتم حقیقتاً من احساس در حاشیه بودن نمی‌کنم واقعا، همانطور که استاد لهسایی‌زاده هم فرمودند. به ویژه تجربه‌ی خودم نشان‌دهنده‌ی این شکاف خیلی گسترده بین مرکز و پیرامون نیست. و همینطور فکر می‌کنم که ما نباید خودمون بازتولید بکنیم گفتمانی که تو خود تهران داره تولید میشه. دایما ما با بازتولید اون خودمون رو می‌خواهیم هی به حاشیه ببریم. ببینید الان به ویژه تو سال‌های اخیر دانشگاه‌های مثل دانشگاه گیلان، دانشگاه کردستان، دانشگاه شیراز، همانطور که استاد لهسایی‌زاده فرمودند، و دانشگاه‌های دیگر، اساتید خیلی برجسته‌ای ظهور پیدا کردند، دانشجویان خیلی خوبی وجود داره که دارند مطرح می‌شوند. به ویژه برخی از اساتید مثل دکتر علیخواه از دانشگاه گیلان از مدیوم اینستاگرام داره استفاده میکنه و با وجود اینکه در تهران نیست ولی بدون مشکل داره کار میکنه.

کیفیت زندگی و آرامش پژوهشگر. اتفاقاً تجربه‌ی خود من از هفت سال اخیر که تو تبریز بودم، خیلی تجربه‌ی خوبیه، خیلی خوب بوده. ببینید شما از کیفیت زندگی حتی بگیرید: تو تهران کیفیت زندگی وجود نداره؛ البته برای طبقه بالا وجود داره، ولی برای من استادیاری که با اون حقوق فقط میتونستم تو جیحون یا جنوب تهران خونه‌ای کرایه بکنم، برای من کیفیت زندگی‌ای وجود نداشت. بنابراین، نمیتونستم به خوبی تدریس کنم، تمرکزی داشته باشم، پژوهش بکنم. ولی من در تبریز این کیفیت زندگی رو دارم و در بسیاری از استان‌ها هم وجود داره. این خیلی فرصت بزرگیه. اینکه ما کنار خانواده‌هامون هستیم، با مسافت کمی از خونه‌مون میتونیم بیایم دانشگاه، و آرامشی در ما وجود داره که میتونیم در واقع اون رو به کارش ببندیم. اینها رو هم ما بایستی ببینیم. اتفاقاً من فکر میکنم که این خیلی خیلی نکته‌ی مهمیه.

حمایت از ناشران کوچک. من ابداء فکر نمیکنم که ما ضرورتاً، در مورد شکاف مرکز پیرامون، به خیلی از چیزهایی که تو تهرانه اصلاً نیاز داشته باشیم. لازم نیست. فرض کنید در مورد انتشارات و کتاب. من حقیقتاً اتفاقاً نمیخوام کتاب حقیر بنده تو نشر نی یا انتشارات آگه منتشر بشه. ابداء نمیخوام این کار رو بکنم. اتفاقاً میخوام تو تبریز چاپ بشه، توسط یک ناشر محلی، ولی پخشش ملی بشه. الان دیگه سایت‌های فروش کتاب وجود داره، میشه اونجا گذاشت و فروش بره. به هیچ عنوان نباید، به نظر شخص من، اون به اصطلاح مافیاهای رسانه‌ای کتاب که وجود داره در ایران، به ویژه در تهران، که «هر کسی رو نمیگذاریم، فقط باید در تیم خودمون باشه»، ما نباید اصلاً به اون تن بدیم. من اصلاً نه فرستاده‌ام و نه می‌فرستم به این ناشران. خیلی هم معتبر و خیلی هم بالا. ولی میدونم یک مافیایی در اونها در جریان، فقط سفارش‌شده‌ها رو چاپ میکنن. من اتفاقاً باید حمایت کنم از ناشر تبریزی. این تحقیق خودم رو، این اعتبار خودم رو بدم بهش، همون اعتباری که بهشون داده نمیشه، چون در تبریزه یا در شیرازه یا در همدانه. و اون بتونه اتفاقاً این آثار رو منتشر بکنه و مطرح بشه.

تنوع فرهنگی. به نظر من، ما تو شهرها کانتکست داریم. تهران یک کلانشهر بزرگیه، گویا فرهنگ یکدستی هم وجود داره. تنوع فرهنگی که توی شهرهای دیگر ایران داریم، آزمایشگاه علوم اجتماعی است. و این خیلی خیلی فوق‌العاده است. من که تو شهر تبریزم، با چهار ساعت ماشین روندن میرسم به عشایر در بالای ییلاقات، با یک ربع میرم استادیوم هواداران تیراختور، با ده دقیقه میرم به یک محله‌ی حاشیه‌نشین. این فرصت در کجا میتونست برای من باشه. من تو این کانتکست اینها رو به دست می‌یارم. و از تنوع فرهنگی و اجتماعی در ایران صحبت می‌کنم که به قول شما اون وحدت رو ایجاد میکنه، به جای اینکه کل پژوهش‌ها متمرکز بشه بر تهران و طبقه متوسط تهرانی.

فضای مجازی و شکستن مرزها. نکته‌ی دیگر خیلی مهم به همکاران عزیزم توی دانشگاه‌های مختلف، به عنوان یک همکار خیلی کوچک عرض می‌کنم، فضای مجازی حقیقتاً انقلابی بوده. به نظر من ما ازش غافلیم. من میبینم که همکاران عزیزم خیلی خوب استفاده نمی‌کنند. یکی از علت‌هایی که به دوستان همایش گفتم که من احساس در حاشیه بودن نمی‌کنم، این بود که من

راحت میتونم مثلا در اینستاگرام مخاطبانم رو داشته باشم و تا حدی دارم. یا مثلا برای آموزش‌هایی که می‌خواهم بدهم، یک آکادمی‌ای راه انداختم بنام آکادمی مردم‌شناسی. ۱۷ دوره کارگاه ملی برگزار کردم. حدود ۴۰۰ نفر تو این کارگاه‌ها شرکت کرده‌اند. ۱۰-۱۲ نفر کارهاشون به حد انتشار رسیده. و این آدم‌ها از نقاط مختلف ایران هستند. بنابراین، اصلا مهم نیست من استاد دانشگاه تهران باشم یا در تهران زندگی بکنم یا نه. مهم اینه که من با به ویژه امکان‌های فضای رسانه‌ای جدید آشنا باشم و به خودم ایمان داشته باشم و اعتماد به نفس داشته باشم. اصلا نیاز نیست که برند دانشگاه تهران رو اسم من باشه تا من بتونم کاری بکنم. ابا اینطوری نیست. و به وضوح هم داریم میبینیم. اتفاقا دانشگاه‌های تهران مثل سابق رو به اوج نیستند و دانشگاه‌های دیگر در شهرهای دیگر دارند رشد پیدا می‌کنند. من فکر میکنم به این ظرفیت‌ها باید خیلی بیشتر از گذشته واقف بشیم.

مرز بین مرکز و پیرامون خیلی دیگه معنادار نیست. اتفاقا ما با آرامش بیشتری در به اصطلاح شهرستان‌ها داریم زندگی می‌کنیم. میتونیم با هر دانشجوی علاقمندی که به حوزه‌ی ما علاقمنده ارتباط داشته باشیم و بتونیم کار بکنیم. امید دارم این تکثرگرایی، اصلا شکل گرفته و پیش خواهد رفت. این گفتمانی که داره دایما تولید میشه که تهران همه چیز رو در دست داره، من چنین تصویری ندارم. حتی در مورد طرح‌های پژوهشی، من الان در تبریز داریم طرح‌های پژوهشی کار می‌کنیم. باید بپذیریم که اقتصاد فقط یک چیزه، همه چیز نباید باشه و مهم هم نباید باشه. طرح‌های بزرگ در تهران؟ اوکی باشه. ولی توی شهرها هم میشه کار کرد. ممکنه خیلی ایده‌آل نباشه. ولی اتفاقا من فکر میکنم استادهایی که توی شهرها هستند آرامش و آسودگی بیشتری دارند و کارشون بسیار بسیار راحت‌تر، تا فضای بسیار سخت و دشواری که اتفاقا تو دانشگاه تهران و من شخصا تجربه‌اش کردم؛ که چقدر این فضای تنش‌آلود دانشکده‌ی علوم اجتماعی صدمه میزد به استاد، به تمرکزش، به آرامشش، که هیچ کاری نکنه جز اینکه وارد تنش‌های دسته‌بندی‌های مختلف پوچی که بین متاسفانه اساتید وجود داره بشه و کار علمی خودش رو، وجود و شخصیت علمی خودش رو فراموش بکنه.

*

ایزدی جیران، اصغر. ۱۴۰۲. محلی کردن دانش: تبریز، مردم‌شناس، مردمان و نهادها، مردم‌نگار: مجله آکادمی مردم‌شناسی، ۱ (۱): ۱-۱۳.

انتشار آنلاین: ۳ اسفند

اصغر ایزدی جیران دانشیار گروه علوم اجتماعی در دانشگاه تبریز است. پژوهش‌های میدانی طولانی‌مدت او در میان ایلیاتی‌ها، حاشیه‌نشین‌ها و هوادارها در شمال غرب ایران صورت گرفته است. ایزدی جیران پس از انتشار مقالاتی از تحقیقات متنوعش در کتاب حس کردن فرهنگ: پژوهش‌های مردم‌نگارانه در ایران (۱۴۰۰)، اولین تک‌نگاری‌اش را با عنوان حاشیه‌نشین‌های تبریز: روایتی مردم‌شناختی از یک محله (۱۴۰۲) چاپ کرد. همچنین او کتاب‌های انسان‌شناسی هنر، انسان‌شناسی حسی، تجربه‌گرایی رادیکال و انسان‌شناسی وجودی را ترجمه کرده است. ایزدی جیران که بنیانگذار آکادمی مردم‌شناسی است، با برگزاری کارگاه‌های مردم‌نگاری در پی پرورش نسل جدیدی از مردم‌نگاران جوان در سراسر ایران است.

asghar.izadijeiran@gmail.com
